

درآمدی بر جامعه‌شناسی اجماع و وفاق

۱- حوزه مطالعاتی

مطالعه در باب اجماع سیاسی به عنوان نوعی توافق عمومی که از حیث سیاسی اهمیت دارد، اخیراً گسترش بسیار یافته است و بویژه با مباحثی چون ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، منازعات اجتماعی و سیاسی و همبستگی و وحدت ملی مرتبط بوده است. در مطالعات اخیر اجماع را به معانی مختلفی به کار برده‌اند. یکی از معانی رایج توافق بر سر "اصول اساسی" حکومت است. با این حال هم مفهوم توافق و هم مفهوم اصول اساسی حکومت نیازمند ایضاح بیشتر بوده است. در این مفهوم بر آگاهی و انتخاب گروه‌ها تأکید گذاشته می‌شود. از سوی دیگر در معنای دوم بیشتر به الگوهای عادی و غیرآگاهانه رفتار در برقراری اجماع تأکید می‌رود. اما چنین مبحثی کم و بیش از حیطه سیاست خارج می‌شود و به حوزه فرهنگ، آموزش و جامعه‌شناسی راه می‌یابد. در مفهوم محدودتری اجماع را به معنی قابلیت پذیرش سیاست‌های دولتی برای شمار قابل ملاحظه‌ای از گروه‌های اجتماعی - سیاسی تعریف کرده‌اند. در این معنا اجماع به مفهوم ائتلاف و سازش نزدیک‌تر می‌شود و از عمق آن کاسته می‌شود. در مفهوم اخیر اجماع به معنی تداخل و فداکاری‌ها بر حول شکاف‌های متقاطع اجتماعی و سیاسی که در سطح احزاب و ایدئولوژی‌ها بازتاب می‌یابد، فهمیده می‌شود. در چنین ساختاری با افزایش امکان تساهل و کاهش

وفاداری‌های شدید، احتمال اجماع افزایش می‌یابد. در برخی از مطالعات مفهوم اجماع اصلاً مترادف، با مشروعیت به کار رفته است و از این رو یکی از عوامل اصلی ثبات سیاسی تلقی شده است. با این حال حوزه مطالعاتی این دو مفهوم یکی نیست.

هر یک از برداشت‌های فوق، بعدی از مفهوم توافق نهفته در اندیشه اجماع را باز می‌کند. روی هم رفته در برخی مطالعات اجماع فرایندی طبیعی و خودجوش و ناآگاهانه به شمار می‌رود، در حالی که در دسته دیگر به عنوان پدیده‌ای صناعی و موضوع سیاستگذاری تلقی می‌شود.

بحث از مقوله اجماع بویژه در مطالعات مکتب نوسازی واجد اهمیت بوده است. در این مکتب فرض اساسی بر این است که فرایند نوسازی معمولاً موجد بحران در اجماع سیاسی می‌شود. اصحاب مکتب نوسازی در غرب از سه بحران مشروعیت به عنوان عناصر بحران اجماع در فرایند نوسازی خود کشورهای غربی یاد کرده‌اند: یکی بحران ناشی از شکاف میان دین و دولت؛ دوم بحران ناشی از گسترش مشارکت سیاسی مردم و سوم بحران ناشی از توزیع منابع اقتصادی در عصر جدید. وقتی مجموعه‌ای از بحران‌ها متراکم شوند آنگاه بحران اجماع پدیدار می‌شود. بحران اجماع نظم و ثبات سیاسی و نیز کارایی دولت‌ها را تضعیف می‌کند. براساس نظر اصحاب مکتب نوسازی، سرانجام پیدایش دولت رفاهی با ابعاد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خاص آن، بحران اجماع در غرب را به طور محسوسی تقلیل داد. عناصر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دولت رفاهی از این دیدگاه کانونی برای جلب نظر گروه‌های عمده اجتماعی فراهم آورده‌اند. به سخن دیگر، مشارکت و رقابت دموکراتیک، سیاست‌های تأمین اجتماعی و عدالت توزیعی به نظر این نویسندگان موجب ظهور اجماع دموکراتیک تازه‌ای در فرایند توسعه کشورهای غربی شده‌اند.

در همین مطالعات بر دخالت بحران اجماع در کشورهای درحال صنعتی شدن تأکید رفته است. از این دیدگاه، تحولات ناموزون اجتماعی، عدم توازن میان حوزه‌های مختلف، تأخر فرهنگی، شهری شدن، گسترش

آموزش و عوامل دیگر در بروز بحران اجماع نقش اساسی داشته‌اند. بویژه فاصله میان جامعه و گروه‌های برگزیده و حاکم مانع از گسترش ارتباطات اجتماعی و سیاسی می‌شود که لازمه تکوین و بسط اجماع اجتماعی و سیاسی است. اضافه بر این با توجه به تحولات فنی و فکری اجماع نظر درباره غایات و وسایل در سیاستگذاری این کشورها تکوین نیافته است. یکی از شکاف‌های اصلی مانع اجماع بروز تجدد در مقابل سنت و ظهور سنت‌گرایی بوده است. تجددگرایان و سنت‌گرایان اغلب هم درباره غایات و اهداف زندگی سیاسی و هم در خصوص وسایل دست‌یابی به آن اهداف اختلاف نظر دارند. اما با گسترش بلوغ سیاسی و تکوین ساختارهای حزبی معمولاً از شدت این اختلافات کاسته می‌شود. کسب تجربیات سیاسی در هدایت فرایند نوسازی این کشورها معمولاً از افراط در نگرش‌ها می‌کاهد و ضرورت تلفیق عناصری از سنت و تجدد را دست‌کم در کوتاه مدت گوشزد می‌کند. هرچه شمار تعارضات و شکاف‌های فکری، فرهنگی، قومی، طبقاتی و غیره افزایش می‌یابد و هرچه فعالیت این شکاف‌ها بیشتر باشد، مهارت سیاسی بیشتری برای ایجاد اجماع لازم است.

به هر حال اجماع مستلزم توافق بر سر برخی اصول اولیه است؛ مثلاً اعتقاد به برابری افراد، اعتقاد به تنوع آراء و عقاید، و ضرورت تأمین رفاه اولیه جمعیت از جمله اصول مورد اجماع در دولت‌های مدرن بوده است. به صورت طبیعی دولت‌های مدرن از حیث گسترش میزان توافق بر سر اصول اولیه سابقه تاریخی بیشتری داشته‌اند؛ در مقابل در بسیاری از کشورهای در حال تغییر هنوز میان گروه‌های عمده اجتماعی و سیاسی بر سر اصول اولیه توافق حاصل نشده است. اضافه بر این در مطالعات دیگر بر نقش نمادها و سمبل‌های ملی نیز در ایجاد و یا دست‌کم حفظ اجماع تأکید اساسی شده است. با این حال به نظر می‌رسد که امروزه در بسیاری از کشورهای در حال صنعتی شدن و نوسازی، فرایند اجماع دیگر فرآیندی طبیعی و خودجوش نیست بلکه نقش دخالت گروه‌های فکری، دولت و غیره در ایجاد و گسترش آن از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار می‌شود. حتی در این شرایط

اجماع منفی یعنی اجماع بر سر آنچه نباید انجام شود، از اهمیت عمده‌ای در ایجاد اجماع مثبت برخوردار است. توافق و اجماع بر سر عدم طرح برخی مسائل، خود جزئی از اجماعی گسترده‌تر است؛ مثلاً: اجماع بر سر عدم توسل به خشونت خود تبعاتی برای شکل‌گیری اجماع مثبت دارد. با توجه به پیچیدگی فرایند تکوین اجماع، احتمالاً در سیاست‌گذاری‌های مربوطه در کشورهای در حال تغییر باید اولویت را به اجماع منفی داد. چنانکه بعداً خواهیم گفت، منظور از اجماع امحاء اختلاف نظرها و تفاوت‌ها نیست زیرا حفظ چنین اختلافاتی در چارچوب گسترده‌تر اجماع لازمه انسجام و کارایی نظام سیاسی است. از این رو، از دیدگاه توسعه سیاسی باید میان "اجماع مخل" و "اجماع مساعد" تمیز داد. به صورت طبیعی هدف اجماع همکاری گروه‌های متفاوت برای رسیدن به اهداف مشترک عمومی است نه امحاء و از بین بردن تفاوت گروه‌ها، از این رو اجماع مخل و زائل‌کننده تفاوت‌ها کمتر از نزاع مساعد و حافظ اختلافات برای بلوغ نظام سیاسی مفید است.

۲- مفهوم توافق و اجماع

به طور کلی همه جوامع، دارای نظام‌های باور و اعتقاد هستند و وضع اجماع یا توافق وضع خاصی است که نظام باورها و عقاید در شرایط خاصی پیدا می‌کند. وقتی بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم و بویژه بخش قابل ملاحظه‌ای از گروه‌هایی که در خصوص مسائل مربوط به توزیع امتیازات اقتصادی و سیاسی و دیگر منابع و ارزش‌های کمیاب و شیوه تصمیم‌گیری درباره آنها به توافقی نسبی برسند و در این زمینه با افکار عمومی نیز همسو باشند، توافق و اجماع نسبی حاصل می‌شود. حصول اجماع و توافق همواره نسبی است و همواره حداقلی از اختلاف و نزاع بر سر شیوه توزیع ارزش‌ها وجود دارد.

حصول توافق و اجماع نسبی مشروط به سه شرط است: اولاً قوانین، قواعد و هنجارهای مستقر و رایج مورد قبول عموم گروه‌های اجتماعی و یا گروه‌های فعال اجتماعی - سیاسی باشد؛ ثانیاً نهادهای مجری آن قوانین و

هنجارها مورد قبول همان گروه باشد؛ ثالثاً احساس هویت و وحدت در بین گروه‌های مذکور از حیث پذیرش آن قواعد و نهادها گسترش یابد. بنابراین اجماع و وفاق دارای سه چهره اصلی است: یکی حقوقی که به ساختار قواعد مربوط می‌شود؛ دوم سیاسی که به نهادهای مستقیم ارتباط دارد و سوم فرهنگی که به احساس هویت و یگانگی مربوط می‌شود.

چنانکه اشاره شد، اجماع به شیوه توزیع منابع و ارزش‌های کمیاب میان گروه‌هایی اشاره دارد که بر سر آن منابع با یکدیگر رقابت یا منازعه پیدا می‌کنند. مثلاً اجماع در بین گروه‌های برگزیده، احزاب سیاسی و یا فرقه‌های عقیدتی موجب می‌شود که منازعه بر سر آن منابع به حداقل کاهش یابد. اجماع گرچه به شیوه نگرش و برخورد هر یک از این گروه‌ها بستگی دارد لیکن به صورت اساسی نیازمند بستر گسترده‌تری است که این اجزاء در درون آن قرار می‌گیرند. با این حال اجماع تنها به واسطه گروه‌های فعال در هر عرصه‌ای حاصل نمی‌شود؛ بلکه گروه‌ها و افرادی که در آن عرصه خاص حضور و مشارکت ندارند می‌توانند درباره شیوه توزیع منابع اظهار نظر کنند. بنابراین اجماع در مفهوم گسترده‌تر از حد گروه‌های برگزیده فرا می‌رود و "افکار عمومی" را نیز دربر می‌گیرد. حساسیت اخلاقی معمولاً افراد را به داوری درباره صورت‌بندی نظام اجتماعی و سیاسی وامی‌دارد و براساس آن نگرش‌هایی نسبت به شیوه توزیع منابع شکل می‌گیرد. در نهایت شیوه توزیع قدرت به مفهوم کلی کلمه در شکل‌گیری وفاق و اجماع تأثیر می‌گذارد و خود موضوع اصلی آن (و یا در صورت فقدان اجماع، موضوع اصلی نزاع و اختلاف) است.

به سخن دقیق‌تر، برقراری اجماع و وفاق به تصور گروه‌ها یا جامعه درباره عدالت یا ناعادلانه بودن توزیع قدرت، امکانات و استحقاق و شایستگی دریافت کنندگان آن بستگی پیدا می‌کند. از جمله تصور درباره حقانیت، استحقاق و ویژگی‌های صاحبان اقتدار سیاسی در شکل‌گیری وفاق یا اختلاف بسیار مؤثر است.

مسئله عدالت، حقانیت و استحقاق رابطه نزدیکی با مشروعیت

صاحبان قدرت‌ها و امتیازات اجتماعی و سیاسی دارد. به یک معنی گسترش وفاق و اجماع به معنی گسترش مشروعیت نهادهای سیاسی و اجتماعی است. هرچه اجماع و وفاق بر سر رویه‌ها و قواعد گسترده‌تر باشد، مشروعیت آن قواعد بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، وفاق و اجماع در اصل به معنی پذیرش قواعد کلی بازی است، قطع نظر از نتایجی که از آن قواعد حاصل شود؛ اما اختلاف بر سر "قواعد بازی" در هر عرصه‌ای از زندگی اجتماعی مهمترین مانع اجماع و وفاق و خود به معنی فقدان کلی آن است. به سخن دیگر، اجماع به معنی فقدان فرقه‌های عقیدتی، گروه‌ها و احزاب سیاسی و منافع اجتماعی مختلف و گوناگون نیست بلکه به معنی قواعد و نهادهایی است که بتوانند در بین آنها در اصول وفاق ایجاد کنند. اصولاً مسئله اجماع و وفاق در شرایط حضور فعال عقاید، احزاب و ایدئولوژی‌های مختلف مطرح شده است و از همین روست که ایجاد اجماع و وفاق یکی از هنرهای اصلی سیاست به شمار رفته است. در نهایت اجماع و وفاق به معنی یافتن چند گزاره یا حکم اصلی است که در بین بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از گروه‌ها درباره آن اتفاق نظر باشد.

انسان‌ها اعمال و نگرش‌های یکدیگر را در چارچوب مقولات کلی ارزیابی می‌کنند. این مقولات کلی از تصورات آنها درباره اخلاق، عدالت، شیوه درست تنظیم زندگی و دلایل استحقاق قدرت و ثروت و غیره برمی‌خیزد. بنابراین هر چه مقولات مورد نظر کلی‌تر و عمومی‌تر باشد، امکان اجماع و وفاق افزایش می‌یابد. با این حال مقولات کلی عدالت، فضیلت و اخلاق که در اجماع مؤثرند، اغلب در پرده‌ای از ابهام باقی می‌مانند، و یا حداکثر به صورت منفی تعریف می‌شوند؛ یعنی از روی آنچه نیستند، شناخته می‌شوند. حتی قوانین که می‌باید مبنای روشن و صریح اجماع باشند، اغلب دچار ابهام و فاقد انسجام منطقی برحسب مقولات مذکور هستند. در پس مقررات متنوع و پیچیده و جزئی قوانین، اغلب اصول اساسی و اولیه‌ای که ممکن است زمینه اجماع را ایجاد کند، پوشیده باقی می‌مانند. ظاهراً قوانین اساسی برای تأمین و تضمین تداوم اجماع و وفاق

گروه‌های گوناگون تدوین می‌شوند، لیکن اغلب به علت تصلب و ثبات، از تطابق با شرایط متغیر برای حفظ اجماع و وفاق قاصر می‌شوند. از این رو معمولاً زمینه‌های اختلاف و نزاع مشهودتر از زمینه‌های اجماع و وفاق هستند. اختلاف معمولاً تمایل به ظهور و بروز دارد، در حالی که اجماع معمولاً نهفته و نامرئی است. طبعاً چنانکه اشاره شد شرط اجماع به مفهومی انضمامی آن استمرار اختلاف‌ها و تفاوت‌ها در ذیل وجوه مشترک وسیع‌تری است. در این تلقی به صورت طبیعی اختلاف‌ها و تفاوت‌ها نباید تا حدود افراطی خود پیش برده شوند. اجماع از این رو مستلزم اختلاف یا تنوع محدود و غیرافراطی است. کثرت‌گرایی محدود بیش از کثرت‌گرایی نامحدود با اجماع سازگار است.

اجماع از یک حیث به اجماع مثبت و منفی تقسیم می‌شود. اجماع مثبت و متضمن نگرش‌های ایجابی درباره شیوه سیستم توزیع امتیازات و مشروعیت آن است. در حالی که اجماع منفی به معنی پرهیز یا استنکاف مشترک گروه‌ها از مقولاتی مانند خشونت متقابل، نقض قانون و غیره است. اجماع منفی اجماع اختلاف‌آمیز نیز خوانده می‌شود. اجماعی که در بین گروه‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی و فرهنگی پیدا می‌شود، در ماهیت از این نوع است.

۳- مبانی اجتماعی اجماع و وفاق

در هیچ اجتماعی اجماع سراسری برقرار نمی‌شود، بنابراین درجات اجماع و وفاق در جوامع مختلف است. نسبت تعداد کسانی که در جوامع درباره عدالت توزیع ارزش‌ها و امتیازات داوری می‌کنند متفاوت است. با افزایش این نسبت هم احتمال اختلاف و هم احتمال اجماع به مفهوم مثبت آن گسترش می‌یابد. آنان که درباره نظام توزیع امتیازات حساس نیستند، از حیث ساختار اجتماعی اجماع در حاشیه قرار می‌گیرند. همچنین افراد یا گروه‌هایی که صرفاً درباره نظام توزیع محیط بالا فاصله پیرامون خود (چه از حیث کارکردی و چه از حیث جغرافیایی) داوری می‌کنند و سروکاری با نظام سراسری جامعه ندارند، باز هم در حاشیه قرار می‌گیرند. عواملی که

موجب حضورگسترده گروه‌های مختلف جامعه در عرصه داوری درباره نظام امتیازات می‌شوند (مثل انقلاب‌ها و رفرم‌ها) مبحث اجماع و وفاق را به صورت مسئله‌ای در سطح کل جامعه مطرح می‌کنند. با گسترش افکار عمومی و همبستگی ملی و اجتماعی نیز مسئله وفاق و اجماع اولویت بیشتری می‌یابد. برعکس وقتی شکاف‌های فعال موجب گسیختگی اجتماعی در سطح ملی می‌شود و بخش‌های عمده‌ای از عرصه داوری در سطح ملی خارج می‌مانند، طرح مسئله اجماع در سطح ملی دشوارتر می‌شود. از سوی دیگر با گسترش ارتباطات جمعی ساختار اجتماعی اجماع و وفاق نیز گسترده‌تر می‌شود.

ممکن است در مورد برخی مسائل و در برخی برهه‌های زمانی گروه‌های عمده جامعه وفاق و اجماع حاصل کنند، هر چند که در عین حال همان گروه‌ها در مورد مسائل دیگر به سهولت به اجماع نرسند. در هر اجماعی مجموعه‌ای از عقاید درباره اصول عادلانه توزیع امتیازات و پاداش‌ها، شکل توزیع امتیازات، عدالت تصدی مناصب از جانب افراد و گروه‌های خاص و غیره درگیر است. در چنین ساختار اجماعی، برخی گروه‌ها ممکن است تنها بر برخی عقاید و اصول اجماع آور و برخی بر همه آنها تأکید کنند. به عبارت دیگر، دایره اجماع در همه جا کامل نیست بلکه می‌توان گروه‌های مرکزی را از گروه‌های پیرامونی جدا کرد. با این حال، هرچه فاصله گروه‌های مرکزی و پیرامونی کمتر شود، دامنه و گستره اجماع گسترده‌تر می‌شود. اجماع همه گروه‌ها بر حول عقاید محدود و مشخص "اجماع نسبی" خوانده می‌شود. مثلاً پذیرش اصل انتخابات از جانب همه گروه‌ها در حکم اجماع نسبی است، در حالی که هر چه از قواعد شکلی به محتوای اجماع نزدیکتر شویم، اجماع کاملتر می‌شود. مثلاً وقتی دایره اجماع مسائل چون شیوه توزیع امتیازات سیاسی و مناصب را در بر بگیرد، ماهوی‌تر می‌شود. شیوه تصمیم‌گیری در مورد توزیع امتیازات هسته مرکزی اجماع را تشکیل می‌دهد. بدین سان، مرزها یا حدود ساختار اجماع در هر جامعه‌ای بر حسب مسائل مطرح شده و شرایط تاریخی نوسان

می‌یابد. تهدیدهای خارجی به هر شکل اجماع بر سر اصول اولیه راتسهیل می‌کند. همچنین در طی زمان آنچه ممکن است در گذشته موضوع اجماع بوده باشد، به موضوع اختلاف تبدیل شود و یا آنچه موضوع اختلاف بوده به موضوع اجماع تبدیل شود. تحولات تاریخی در ساختار اجماع به این معنا ناشی از عوامل مختلفی هستند از جمله: مبارزات نمایندگان اصول مورد اختلاف یا خارج از اجماع؛ تحولات جمعیتی و فنی و ارتباطی؛ تحول در فرهنگ و ساختار گروه‌های اجتماعی؛ ظهور گفتمان‌های تازه و یا تفسیرهای جدید از گفتمان رایج و غیره. مسئله اساسی در سیاستگذاری، کنترل تحولات تاریخی در ساختار اجماع و یا تطبیق آن با شرایط متحول است. مثلاً اجماع درباره شرایط پذیرش افراد در نقش‌های مختلف در گذشته در اثر تحولات مذکور از میان می‌رود و همان موضوع اجماع به موضوع اختلاف تبدیل می‌شود و در مقابل ممکن است عقاید گروه‌ها به سوی اجماع درباره شرایط متفاوتی برای پذیرش افراد در نقش‌های مختلف در حرکت باشد.

انسجام یا عدم انسجام درونی عقاید مورد اجماع نیز در تداوم اجماع مؤثر است. وقتی عقاید مورد اجماع فاقد انسجام درونی پایدار باشند (یعنی اجزاء آنها در نهایت سازگار نباشند) ثبات اجماع و تداوم آن در خطر قرار می‌گیرد، احتمال گزینش و یا تعبیر و تفسیر موجب تشدید اختلاف یا کاهش اجماع می‌شود. به طور کلی، اجماع پایدار در درازمدت به خودی خود ممکن نیست و بر مجموعه‌ای که بر محور ساختار اعتقادی خاصی اجماع می‌کنند، در معرض تحولات بیرونی و درونی قرار می‌گیرند. در نهایت ممکن است با توجه به شکنندگی ساختار اجماع در درازمدت مسئله به سطح ائتلافات گذرا تقلیل یابد.

۴- کارکردهای اجماع

اجماع به طور کلی موجب حفظ نظم و آرامش عمومی و کاهش احتمال توسل به خشونت در حل منازعات می‌شود و میزان همکاری میان گروه‌ها را افزایش می‌دهد و خطر اعمال اجبار از جانب گروه‌های نیرومندتر را کم

می‌کند. اجماع این کارکرد را از چند طریق ایفا می‌کند: اولاً از طریق تقلیل نفس احتمال اختلاف نظر؛ ثانیاً تحدید شدت درگیری های احساسی که معمولاً همراه اختلاف نظرها هستند و نیز تخفیف شدت پایبندی به اهداف متنازع فیه؛ ثالثاً از طریق ایجاد آمادگی بیشتر برای پذیرش شیوه های مسالمت آمیز رفع اختلاف نظرها؛ و رابعاً از طریق تشدید حس هویت و همبستگی جمعی.

اهمیت اجماع به عنوان سیاست در این است که طبیعتاً میان افراد و گروه ها در جامعه وفاق وجود ندارد بلکه اصولاً اختلاف منافع و نظر هست. یکی از اهم دلایل نزاع و اختلاف طبعاً کمبود منابع و فزونی تقاضاهاست؛ از اینجا اختلاف در منافع حاصل می‌شود. عوامل دیگر ایجاد اختلاف را باید در شکاف نسل ها و شئون اجتماعی و نیز شکاف اقوام و گروه های فرهنگی یافت. مهمترین مباحث مربوط به شکاف ها و تعارضات اجتماعی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

شکاف های اجتماعی به طور کلی موجب تجزیه جمعیت و تکوین گروه بندی های منفعتی، عقیدتی، قومی و غیره می‌شود. نوع و شمار این شکاف ها و تعارض ها بر حدود امکان پیدایش اجماع تأثیر می‌گذارد. از لحاظ نوع، شکاف های اجتماعی به فعال یا غیرفعال و ساختاری یا تاریخی تقسیم می‌شوند. وقتی شکاف فعال نباشد آگاهی، سازماندهی و عمل سیاسی و اجتماعی بر حول آن صورت نمی‌گیرد. برعکس شکاف فعال زمینه سازماندهی، منازعه و کشمکش سیاسی و اجتماعی است. شکاف های غیرفعال ممکن است فعال شوند. مثل تعارض های قومی پس از مدتی همزیستی قومی که در قالب حرکت های ناسیونالیستی بروز می‌یابند. همچنین ممکن است شکاف فعال، فعالیت خود را از دست بدهد، مثل کاهش شکاف طبقاتی در دولت های رقاهی. از لحاظ ماهیت، برخی از شکاف ها ساختاری و برخی تاریخی هستند. شکاف های طبقاتی، سنی و جنسی از شکاف های پایدار جوامع بشری هستند. معمولاً در شرایط نوسازی سریع این گونه شکاف ها فعالیت شدیدتری پیدا می‌کنند. شکاف های تاریخی یا

غیرساختاری حاصل سرنوشت تاریخی و تصادفی یک ملت و کشور هستند و تحولات و تصادف‌های تاریخی در ظهور و فعالیت آنها نقش دارند. شکاف‌های مذهبی، فرقه‌ای، قومی، زبانی و نژادی از جمله شکاف‌های تاریخی هستند که در صورت تشدید از شکل‌گیری اجماع ملی ممانعت می‌کنند. شکل خاص نزاع میان دین و دولت نیز تابع تحولات و مقتضیات تاریخی است. این شکاف نقش قابل توجهی در سطح زندگی سیاسی در بسیاری از کشورها داشته است و در بسیاری از آنها مانع تکوین اجماع سیاسی بوده است. با این حال با غیرفعال شدن شکاف دین و سیاست به نحوی از انحاء زمینه برای گسترش وفاق ملی آماده‌تر شده است. شکاف‌های فرهنگی، قومی و مذهبی اغلب محصول چگونگی تکوین کشورها از حیث تاریخی بوده‌اند. وجود تنوع‌های فرهنگی و قومی ناشی از عوامل گوناگون است؛ از جمله داشتن سابقه امپراتوری، مهاجرت‌های عمده در سطح بین‌المللی و بسط و گسترش مذاهب، ترکیبات بیشتری از اقوام و فرهنگ‌ها تولید کرده‌اند. تنوع‌های قومی اغلب در مرزهای کشورها و یا در مرزهای حوزه‌های فرهنگی بسیار چشمگیر است. برخی از شکاف‌های تاریخی محصول فرایند نوسازی و گذار از سه مرحله انقلاب کشاورزی، انقلاب صنعتی و انقلاب فراصنعتی بوده‌اند. در این فرایند می‌توان از پیدایش جوامع نیمه سنتی و نیمه مدرن به عنوان جوامعی که دچار بحران اجماع هستند، سخن گفت. البته جامعه سنتی نیز دارای شکاف‌های خاص خویش است، هرچند در طی زمان، گسترش ساختار عقیدتی و سنتی، اجماعی کلی در آنها پدید می‌آورد. اما جوامع در حال گذار یا نیمه سنتی - نیمه مدرن از حیث شمار و انواع شکاف‌ها دارای پیچیدگی بیشتری هستند. از یک سو شکاف‌های قبیله‌ای، قومی، فرهنگی و زبانی مربوط به جامعه سنتی کم و بیش فعالند و از سوی دیگر شکاف‌های جامعه مدرن مثل شکاف طبقات و شکاف نسل‌ها تشدید می‌شوند. اما شکاف اساسی در این گونه جوامع برآیند کلی این شکاف‌هاست و در قالب دوگانگی سنت و تجدد ظاهر می‌شود. این دوگانگی در سطوح مختلف اقتصادی،

اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی و سیاسی بازتولید می‌شود. در چنین شرایطی، اجماع با موانع عمده ساختاری روبروست و از همین رو ساختار دولت نیز بی‌ثبات و در حال نوسان است.

از نظر شیوه صورتبندی و ترکیب، شکاف‌های اجتماعی ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و بر روی هم بار شوند. این نوع صورتبندی را صورتبندی "شکاف‌های متراکم" می‌خوانیم. برعکس ممکن است شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تضعیف کنند که در آن صورت "شکاف‌های متقاطع" نام می‌گیرند. از دیدگاه بحث اجماع در شرایط شکاف‌های اجتماعی متراکم، جامعه دو قطبی می‌شود و پتانسیل کشمکش افزایش می‌یابد. برعکس در صورت بندی شکاف‌های متقاطع، با توجه به افزایش نقاط مشترک میان گروه بندی‌های اجتماعی، میزان منازعات کاهش می‌یابد. در این نوع ساختار شکاف‌های عمده و فعال یکدیگر را قطع می‌کنند؛ در نتیجه شمار و تنوع نیروهای اجتماعی و سیاسی افزایش می‌یابد و با توجه به ساختار متقاطع شکاف‌ها، امکان همکاری نیز بالا می‌رود. در این شرایط با وجود افزایش کثرت ایدئولوژی‌ها و احزاب سیاسی پیوندهای متقاطع از افراط‌گرایی‌ها می‌کاهد.

به طور کلی اجماع نیرویی مقابل شکاف‌ها و تعارضات اجتماعی و سیاسی است و همکاری میان بلوک‌های مختلف اجتماعی را که براساس شکاف‌ها شکل می‌گیرند افزایش می‌دهد. هرچه اهداف و غایات این بلوک‌ها اشتراک بیشتری پیدا کند، میزان اجماع و وفاق افزایش می‌یابد. اشتراک اهداف اختلاف در روش‌ها و ابزارها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و از گرایش روش‌ها و ابزارها به خشونت و نابسامانی اجتماعی و سیاسی می‌کاهد.

افزایش و اثربخشی وفاق و اجماع وقتی افزایش می‌یابد که در بین طبقات، گروه‌ها، اقوام و دیگر اجزاء جامعه افرادی با علائق خاص زیر پیدا شوند؛ اولاً علاقه مستمر به توزیع نقش‌ها، امکانات و پاداش‌ها در سطح کلان اجتماعی داشته باشند؛ ثانیاً علاقه مستمر به پیگیری تصمیمات و سیاست‌هایی که در کانون تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی

درخصوص توزیع ارزش‌ها و امکانات اتخاذ می‌شود داشته باشند و ثالثاً علاقه مستمر به تقویت نهادهایی که تصمیم‌گیرنده‌اند و یا بر تصمیم‌گیری‌ها مؤثرند از خود نشان دهند. این علاقه ممکن است هم در شکل مشارکت در فرایندها و نهادهای مورد نظر و هم در شکل‌گیری نظری و فکری با آنها صورت گیرد. با این حال حفظ و استمرار میزان قابل ملاحظه‌ای از اجماع، چنانکه پیشتر اشاره شد، نیازمند همکاری مستمر و وقفه‌ناپذیر میان بخش‌های مختلف علائق و منافع نیست. آنچه برای حفظ نظم و اجماع اهمیت بیشتری دارد این است که اختلاف‌نظرها و کشمکش‌ها در زمینه مسائل خاص در درون چارچوب اجماعی گسترده‌ای تداوم یابد. منظور از اجماع، رفع و ریشه‌کن کردن اختلافات و تعارضات نیست و این نیز خود با توجه به آنچه گفتیم ناممکن است بلکه هدف، حفظ اختلافات در بستر اجماعی گسترده‌تر است. به سخن دیگر، اجماع در مفهوم انتزاعی‌تر وحدت و همبستگی و اهداف مشترک تجلی می‌یابد. یکی از مظاهر این مفهوم انتزاعی در عرصه اجتماع، اخلاق و اصول اخلاقی است؛ به همین قیاس ایجاد یا تقویت "اخلاق" اجتماعی - سیاسی ضامن چنان وحدتی خواهد بود. هرچه خطوط شکاف‌ها و تعارضات اجتماعی تقاطع بیشتری پیدا کند و هر چه فضاهای ائتلافی (از حیث منافع و از لحاظ ایدئولوژیک هر دو) بسط بیشتری بیابد، اجماع بیشتری حاصل خواهد شد، نکته اصلی اینکه اجماع فرایندی طبیعی نیست که خودبخود حاصل شود؛ بلکه عکس آن یعنی اختلاف و نزاع مستمر روندی طبیعی به شمار می‌رود. بلکه اجماع نیازمند مداخله و سیاست‌گذاری است. با این حال منظور در واقع این نیست که قدرت اجبار در حفظ اجماع و وفاق اثری واقعی داشته باشد. بدون بسترسازی عمیق‌تر که در سطح قواعد و رویه‌های اساسی صورت می‌گیرد، اجبار و قدرت اثری نخواهد گذاشت.

هتک‌وین و تغییر اجماع

چنانکه اشاره شد دامنه اجماع انعطاف‌پذیر و قابل قبض و بسط

است. اولاً انتظار اجماع کامل غیر واقع بینانه و ایده آلیستی است. اجماع همواره مفهومی نسبی است که در مقابل اختلاف و تعارض معنی پیدا می کند. در هر جامعه بزرگی هم عناصر اجماع و هم عناصر اختلاف وجود دارد؛ اما مسئله این است که کدامیک از این دو دسته از عناصر غلبه پیدا کنند. هرچه نظام اقتدار و توزیع امتیازات مقبولیت بیشتری بیابد، عناصر اختلاف غلبه بیشتری می یابند. جامعه یا نظامی که در بخش هایی از جمعیت خود احساس حذف و طرد و یا حقارت و بیگانگی ایجاد کند، نمی تواند به اجماع پایداری دست یابد. در چنین شرایطی امکان بسط اجماع کاهش می یابد. تجدید ساختار اجماع یا تغییر آن معمولاً نتیجه منازعات بر سر منافع و ارزش ها یا نظام توزیع عادلانه است. هر نظام اجماعی از یک سو نیروهای مقاومتی از آن خود دارد و از سوی دیگر با مقاومت های بیرونی مواجه می شود. ارزش ها و هنجارها مستمراً در معرض تغییر قرار دارند. همچنین نهادهای پاسبان اجماع نیز ممکن است به دلایل مختلف تضعیف شوند. یکی از عوامل مهم تجدید ساختار اجماع و حفظ آن از این طریق، تعبیر و تفسیر نظام توزیع ارزش ها و هنجارهای بنیادین آنهاست. اجماع معمولاً با ترک و یا تردید برخی از بخش ها و گروه های تشکیل دهنده آن دچار تزلزل می شود. هرچه توان جذب نهادهای مرکزی بیشتر باشد امکان اجماع افزایش بیشتری می یابد. در مقابل تمایل به دفع و طرد، حفظ اجماع دشوار می سازد. تغییرات عمیق و ناگهانی در حوزه های مختلف اجماع مستقر را در معرض تهدیدهای جدی قرار می دهد. پیدایش خواست های جدید، شیوه های زندگی تازه، افزایش توقعات، کاهش نابرابر امکانات و عواملی از این قبیل آرامش حاصله از اجماع موقت را به هم می زنند. تحولات فنی توقعات و امکانات تازه ای ایجاد می کنند و در نتیجه نظام توزیع ارزش ها در وجه مستقر آن دستخوش تردید می شود. هرچه مقاومت در مقابل تحولات فکری، فنی و اجتماعی بیشتر باشد، تمایل به گسترش عناصر اختلاف افزایش می یابد. نظام های سیاسی - اجتماعی بسته که از تحولات و تغییرات استقبال نمی کنند و در عین حال توانایی کنترل آنها را نیز ندارند،

زمینه‌های اختلاف را گسترش می‌بخشند. تحولات فرهنگی نقش بلاواسطه آشکارتری در تضعیف اجماع مستقر ایفا می‌کنند و دستیابی به سطح تازه‌ای از اجماع را بیشتر به تأخیر می‌اندازند. برعکس بروز خطرها و بحران‌های اجتماعی و ملی از روند فرسایش تدریجی اجماع، هرچند به صورتی موقت، جلوگیری می‌کند. از سوی دیگر گذار بحران‌ها از آستانه معینی و احتمال وقوع نزاع‌های داخلی گسترده، خطرات تازه و مضاعفی برای اجماع مستقر ایجاد می‌کند. به طور کلی در طی بحران‌ها، جنگ‌های داخلی و دیگر مشکلات اساسی معمولاً دامنه اجماع دچار نوسان و قبض و بسط می‌شود.

۶- کورپوراتیسم نو به عنوان ساختار سیاسی اجماع

کورپوراتیسم نو به معنای الگویی برای تنظیم روابط دولت با مجموعه نیروها و گروه‌های اجتماعی، یکی از مکانیسم‌های ایجاد اجماع به شمار می‌رود. مفهوم لغوی این عنوان یکپارچگی و وحدت بدنه سیاسی-اجتماعی است که لازمه تداوم کلی نظام اجتماعی تلقی می‌شود. در نظریه کورپوراتیسم، جامعه مرکب از اجزای مختلفی تلقی می‌شود که در بدنه واحدی وحدت یافته باشند. از این دیدگاه نادیده گرفتن علائق مختلف اجتماعی از جانب حکومت و عدم انعکاس آنها در ساختار دولت مانع اصلی پیدایش اجماع است.

دولت اصولاً در جایگاهی قرار دارد که باید به منافع گروه‌های مختلف توجه کند و میان آنها جمع و تلفیق کند. از این رو مهمترین وظیفه در امر ایجاد اجماع را خود ساختار دولت انجام می‌دهد، وگرنه اجماع به خودی خود و در طی فرایندهای جامعه‌پذیری و آموزش لزوماً شکل نمی‌گیرد. کار ویژه اصلی دولت از این دیدگاه ایجاد تعادل در همه حوزه‌هاست چه "تعادل فکری" و چه "تعادل اجتماعی". بنابراین دولت باید مکانیسم‌هایی برای تضمین نمایندگی علائق و منافع مختلف تعبیه کند. هر سازمان و تشکیلی باید نمایندگی علائق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خاص بخش مربوط به خود

را داشته باشد. با این حال الگوی کورپوراتیسم با الگوی پلورالیسم از حیث ایجاد اجماع تفاوت اساسی دارد. زیرا در پلورالیسم فرض می‌شود که شمار نامشخصی از گروه‌های متعدد، آزاد و رقابتی در جامعه فعالیت دارند و بر زندگی سیاسی تأثیر می‌گذارند و پیدایش اجماع به نتیجه غیرمستقیم و نهایی توافق میان آنها بر سر اصول و قواعد اساسی بازی بستگی دارد. درحالی که در الگوی کورپوراتیسم فرض می‌شود که چنین گروه‌هایی مشخص، محدود، تخصصی و اجباری هستند و به شناسایی دولت جهت فعالیت‌های خود نیاز دارند. بدین سان با تقلیل تکثر و در ضمن حفظ اساسی‌ترین تشکلات نماینده‌گرایش‌ها و منافع گوناگون در درون ساختار سیاسی، احتمال اجماع به مفهوم صناعی آن افزایش می‌یابد. بنابراین تلفیق و جمع‌بندی علائق و منافع گوناگون لاجرم باید در درون ساختارهای قدرت صورت گیرد و از این رو اجماع امری اتفاقی یا ناآگاهانه نیست. به طور کلی براساس الگوی کورپوراتیسم، جمع و تلفیق علائق و منافع اساسی موجب اتخاذ سیاست‌های متعادل می‌شود که نتیجه تعدیل و تنظیم خواسته‌های گروه‌های مختلف خواهد بود. بنابراین ایجاد تعادل در این الگو به مفهوم اجماع، نتیجه تعدیل خواست‌های افراطی است. از جمله مکانیسم‌های رایج در این الگو مذاکرات دسته‌جمعی میان دولت و اهم سازمان‌ها و تشکلات اجتماعی است.

دولت از طریق ایجاد سازش میان خواست‌های افراطی می‌کوشد به منظور تثبیت وضع تعادل (یا اجماع) بر اختلافات اساسی غلبه کند. کارکرد مؤثر الگوی کورپوراتیسم به صورت طبیعی نیازمند گسترش فرهنگ مذاکره و سازش میان گروه‌بندی‌های عمده اجتماعی یعنی به عبارت دیگر مستلزم گسترش نهادهای جامعه مدنی است. لیکن نکته اصلی این است که خود دولت و ساختار قدرت نقش تعیین‌کننده‌ای در تکوین و استقرار و قوت جامعه مدنی و گسترش فرهنگ مذاکره و سازش دارد. به عبارت بهتر دولت‌های مدرن به عنوان سازمان‌های بوروکراتیک گسترده، چنین کارویژه‌ای پیدا کرده‌اند. اینک انجام کارویژه‌های اولیه حکومت یعنی نظم،

عدالت قضایی و دفاع خارجی مستلزم کار ویژه‌ی اساسی حفظ همبستگی و حل منازعات اجتماعی است. از چهار کار ویژه‌ی اساسی دولت مدرن یعنی تطبیق با شرایط جدید، نیل به اهداف مقرر، حفظ همبستگی ارزشی و حل منازعه دو کار ویژه‌ی اساسی با مسئله ایجاد و حفظ اجماع مرتبط‌اند.

۷- جمع‌بندی

به‌طور کلی منظور از اجماع اشتراک در عقاید، ارزش‌ها و هنجارها میان گروه‌های اجتماعی و افراد در درون واحدهای زندگی اجتماعی مدرن است. اجماع در معنای سیاسی به جهت‌گیری‌های مشترک ارزشی معطوف به نظام سیاسی اشاره دارد. اجماع به صورت طبیعی در مقابل منازعه اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرد، و چون منازعات جزء اجتناب‌ناپذیر ساختارهای سیاسی هستند، از این رو اجماع به عنوان شرایط لازم در ثبات و آرامش سیاسی از اهمیت اساسی برخوردار است. نظریه‌ی سیاسی کلاسیک روی هم رفته بر دو عنصر اساسی در اجماع تأکید گذاشته است. یکی بر احساس داشتن هدف مشترک و جمعی در بین اجزاء و گروه‌های سیاسی جامعه؛ و دوم توافق بر سر روش‌های تصمیم‌گیری در جهت نیل به آن اهداف. در این مفهوم، اجماع به صورت اساسی در سطح سیستم یا نظام سیاسی به کار می‌رود، در حالی که در سطح فردی معمولاً از رضایت و حمایت سخن گفته می‌شود. در این خصوص که چه میزان از اجماع و وفاق در مورد هر هدف یا روش تصمیم‌گیری خاصی برای اثبات و توسعه‌ی سیاسی لازم است اختلاف نظر وجود دارد. از این حیث برخی نویسندگان میان اجماع حداکثر، اجماع حداقل و اجماع حد مطلوب تمیز داده‌اند. اجماع حداقل ویژگی نظام‌های ضعیف و گسیخته از حیث مشروعیت و کارآمدی سیاسی است که مستمراً دچار بحران و بی‌ثباتی می‌شوند. اجماع حداکثر ویژگی نظام‌های محافظه‌کار و جاافتاده و قدیمی تلقی می‌شود که چندان پتانسیلی برای جذب تغییرات و تحولات ندارند. اما اجماع حد مطلوب از این دیدگاه آن نوع اجماعی است که میان گروه‌های اصلی سیستم اجتماعی

برقرار می‌شود و از یک سو حافظ ثبات و نظم سیاسی است و از سوی دیگر امکان توسعه و تحول را از میان نمی‌برد. تحقق اجماع حد مطلوب از این دیدگاه چند شرط دارد: اولاً وفاق و اجماع بین گروه‌های حاکمه اصلی یا نخبگان سیاسی بر حول قواعد و روش‌ها و نیز اهداف اصلی؛ دوم همبستگی و توافق نسبی میان آن گروه‌ها و طبقه سیاسی (شامل گروه‌های واقع در حاشیه قدرت) دست کم بر سر قواعد و روش‌ها؛ و سوم وفاق و هماهنگی میان بخش اول و بخش دوم از یک سو با گروه‌های جامعه مدنی به طور گسترده و از سوی دیگر بر سر ارزش‌ها و هنجارهای اساسی. بنابراین سیاستگذاری در زمینه تحکیم و تقویت اجماع و وفاق ملی باید این سه محور را موضوع مطالعه خود قرار دهد.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی